گفت‌وگوی «جوان» با دختر مرحوم حجت‌الاسلام حاج سیدموسی ابراهیمی که به تازگی به فرزند شهیدش سیدمهدی ابراهیمی پیوست

شهادت برادرم در تداوم مبارزه پدرم با طاغوت بود

مادرم زمان شهادت سیدمهدی فقط ۳۲ سال داشت و یکی از جوان‌ترین مادران شهید کشور بود

■ صغری خیل فرهنگ

شهر قزوین همزمان با ایام شهادت اباعبدالله الحسین(ع) در اولین روز از شهریور ۱۴۰۰ داغدار رحلت ابوالشهید حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیدموسی ابراهیمی شد. همین خبر بهانه‌ای شد تا با خانواده ایشان ارتباط بگیریم و در خصوص ویژگی‌های این پدر شهید که خود از محدثین، مؤلفان و از اساتید حوزه علمیه قزوین بودند، گفت‌وگویی انجام دهیم. مرحوم ابراهیمی بعد از تحمل پنج سال بیماری ندای حق را لبیک گفت. پس از تشییع توسط مردم قدرشناس از اقشار مختلف روحانیون، شاگردان و علاقه‌مندان، پیکر مطهرشان در صحن با صفای امامزاده حسین (ع) آرام گرفت. استاد پدر شهید بسیجی سیدمهدی ابراهیمی از شهدای دوران دفاع مقدس نیز بود. سیدمهدی در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۶۷ به شهادت رسید و ۹ سال پیکر مطهرش در تپه شیخ محمد عراق باقی ماند و نهایتاً در مهر ۷۶ شناسایی شد و در گلزار شهدای قزوین آرام گرفت. در ادامه ماحصل همکلامی ما با سیده فاطمه ابراهیمی دختر مرحوم سیدموسی ابراهیمی و خواهر شهید سیدمهدی ابراهیمی را پیش‌رو دارید.

گویا پدرتان از مبارزان انقلابی بودند، اهل کجا بودند و چطور وارد جریان انقلاب شدند؟

پدرم در سال ۱۳۲۴ در یک خانواده مذهبی در قاقازان غربی، روستای کماجین از توابع استان قزوین به دنیا آمد و بعد از دوران کودکی و اتمام دروس ابتدایی، در سال ۱۳۴۵ وارد حوزه علمیه قزوین شد. این عالم جلیل‌القدر سال‌ها از محضر اساتید برجسته کسب فیض کرد و عمر شریفش را صرف تحقیق و پژوهش در علوم الهی و مباحث دینی کرد. شاگردان بسیاری را نیز در محضر خود پرورش داد و به عنوان مدیریت حوزه علمیه استان قزوین خدمات شایسته‌ای به طلاب و اساتید ارائه داد. ایشان کتاب‌های زیادی را هم تألیف کرد از جمله کتاب «موسوعه کلمات الرسول الاعظم (ص)» شامل ۱۵ هزار حدیث از رسول اکرم (ص) در یک مجموعه تحقیقی ۱۴ جلدی است. پدرم در مبارزات انقلابی نیز تحت هدایت مرحوم آیت‌الله باریک بین امام جمعه محترم بود. سرپرستی مدرسه شیخ‌الاسلام به عنوان کانون مبارزات آیت‌الله باریک بین و هسته اصلی انقلابیون بر عهده ایشان بود. به همین دلیل در سال ۱۳۵۷ تحت تعقیب نیروهای امنیتی قرار گرفت و ناچار به شهر مقدس قم هجرت کرد. بعد از پیروزی انقلاب نیز همواره یاری‌گر انقلاب بود و فرزند خود را در همین راه در جبهه تقدیم انقلاب و اسلام کرد. در واقع شهادت برادرم در ادامه مبارزات پدرم با طاغوت بود. پدرم در سال ۱۳۴۸ در مساجد مختلف سطح شهر از جمله در مسجد سبز، مسجد حاج ابراهیم، مسجد ملاباشی و مسجد شیخ الاسلام اقامه نماز جماعت داشت. با آغاز عملیات عمرانی مسجد محمد رسول‌الله(ص) در سال ۱۳۶۷، ایشان در این مکان متمرکز شد و از آن زمان تا سال ۱۳۹۵ در سه نوبت به اقامه نماز جماعت و ارشاد و هدایت مردم و ارتباط وثیق با گروه‌های مختلف اجتماعی و رجال صاحبنام شهر پرداخت. این ارتباط به گونه‌ای بود که بعد از بروز عارضه ناگوار مغزی و خانه‌نشین شدن ایشان تا سال‌ها مؤمنان نمازگزار امید به بهبودی و بازگشت ایشان به مسجد با صفای محمدرسول الله (ص) را داشتند.

کمی از خدمات علمی و فرهنگی مرحوم حجت‌الاسلام سیدموسی ابراهیمی بگویید.

سرپرستی مدرسه علمیه صالحیه از سال ۱۳۵۴، سرپرستی مدرسه علمیه شیخ الاسلام، مسئول روابط عمومی و مسئول آموزش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از سال ۱۳۵۹ الی ۱۳۶۲، تدریس در حوزه علمیه صالحیه و شیخ الاسلام و امام صادق (ع) در سطوح مختلف برای طلاب جوان از سال ۱۳۶۶، مدیریت حوزه علمیه امام صادق (ع) از سال ۱۳۶۸، مدیریت حوزه علمیه خواهران کوثر از سال ۱۳۶۹ و مدیریت حوزه استان قزوین از سال ۱۳۸۸ تا سال ۹۴ به مدت شش سال از جمله مسئولیت‌ها و خدمات علمی ایشان بوده است. پدر در سال ۱۳۵۶ تدریس نهج‌البلاغه و تفسیر قرآن را در مسجد بلاغی برای جوانان، نوجوانان، بانوان و طلاب علوم دینی شروع و در مقاطع مختلف به تدریس علوم دینی پرداخت. علاوه بر طلاب علوم دینی برادر و خواهر، بخش‌های زیادی از جامعه دانشگاهیان و فرهنگیان و سپاهیان استان، از فیض وجود ایشان بهره بردند و دوران خوش حضور ایشان را در مجموعه‌های خود به یاد دارند.

پدر شما بعد از عمری مجاهدت در راه علم و دین یک شهید هم تقدیم اسلام کرد، سیدمهدی متولد چه سالی بود؟

سیدمهدی اولین فرزند خانواده و متولد شهریور سال ۵۱ بود. نامگذاری ایشان به نام مهدی به واسطه ارادت قلبی پدر به ساحت مقدس حضرت بقیه‌الله (عج) بود. پدرم با دوستان طلبه‌اش در زمان جوانی نذر کرده بودند اگر خداوند اولاد پسر عطا کرد نامش را مهدی بگذارند. این نام را برای برادرم انتخاب کردند تا سرباز امام زمان (عج) باشند. پدرم به علت فعالیت‌های ضدرژیم شاه توسط ساواک قزوین تحت تعقیب قرار گرفته و حکم جلب ایشان صادر شده بود، اما به طرز معجزه‌آسایی از دست مأموران ساواک نجات پیدا کرد و به شهر قم مهاجرت نمود. برای همین برادرم سال ۱۳۵۷ یک ماه اول تحصیل (اول ابتدایی) را در قزوین خواند و بقیه تحصیلات اول ابتدایی خود را در قم به پایان رساند. مهدی با وجود هفت سال سن همراه مادر و خانواده در تظاهرات شرکت می‌کرد. شهید به عنوان یک دانش‌آموز منضبط، باهوش، درسخوان و با مسئولیت در مدرسه خیلی خوش درخشید که عکس‌های لحظات تشویق و تقدیر به عنوان دانش‌آموز موفق از ایشان به یادگار مانده است. من زمان انقلاب سن زیادی نداشتم اما به یاد دارم مردم قم ماکت شاه را به صورت ملبس به پرچم امریکا آتش می‌زدند. در یکی از راهپیمایی‌ها پرچم ایران را به ما هدیه داده بودند. به قدری به این پرچم علاقه داشت که با تأکید مادرم بدون وضو به آن دست نمی‌زد.

کودکی و نوجوانی برادرتان چطور گذشت؟

مهدی به فوتبال و دوچرخه سواری علاقه زیادی داشت. وقتی سوم راهنمایی درس می‌خواند شهر قزوین مورد حمله هوایی قرار گرفت. خلبان عراقی یک راکت در نزدیکی محلی که او با دوستانش در انتهای پارک شهدا بازی می‌کردند، شلیک و گودال عمیقی ایجاد کرده بود. ولی از مقدرات الهی هیچ‌کس آسیب ندیده بود. مهدی تمام قضایا را برای ما تعریف کرد و ما آن روز حکمت سالم ماندن او را متوجه نشدیم. الان که فکر می‌کنم می‌بینم خدا وقتی کسی را برای خودش انتخاب کند در همه جا حافظ اوست.

برادرم در مسجد و پایگاه زینبیه دوستان زیادی داشت. در قسمت فرهنگی هم بسیار فعال بود. به علت خط خوب و نقاشی‌های زیبایی که می‌کشید، وجهه خوبی در بسیج داشت. کارگردان نمایشی بود که در مسجد به راه انداخته بودند و با همکاری آقایان حاج علی زرآبادی و فرشاد زرآبادی که از دوستان صمیمی ایشان بودند اقدام به نمایش فیلم‌های جنگی، شرکت در هیئت‌های مذهبی در ایام محرم و صفر و غیره می‌کردند. هنوز زنجیری را که روزهای عاشورا بر سینه و پشت می‌کوبید داریم. مهدی در وصیتنامه‌اش عنوان کرده خدایا به حسین (ع) بگو که خونش همچنان در رگ‌هایمان می‌جوشد. بگو که از آن خون‌ها که در دشت کربلا ریخت سروها رویید... به امام زمان (عج) علاقه خاصی داشت به یاد دارم که مدام شعر:

مهدی یا مهدی ای نوگل زهرا / امشب امضا کن پیروزی ما را

دشمن کافر با ما در جنگ است / دل ما بهر کربلا تنگ است

و با صدای خوشی که داشت (مکبر و مداح مسجد نیز بود) این دو بیت را هم زیاد می‌خواند:

شهیدم من شهیدم من / به کام خود رسیدم من

حلالم کن ایا مادر / نمی‌بینم تو را دیگر

چطور شد که سر از جبهه در آورد؟

مهدی علاقه زیادی به جبهه داشت. همیشه در غیاب مادر نمایشی ترتیب می‌داد و از دو برادر دیگرم می‌خواست که نقش سرباز عراقی را بازی کنند و از من و خواهرم زینب می‌خواست نقش خواهر شهید را بازی کنیم. مهدی خودش صدای شلیک گلوله را در می‌آورد و نمایش لحظه شهادت را بازی می‌کرد و با صدای یا حسین رو به قبله می‌خوابید و پرچم را به رویش می‌انداخت و به من و خواهرم می‌گفت حالا شما بگویید برادر شهیدم شهادتت مبارک. همان دوران بارها و بارها نقش خواهر شهید را ایفا کردیم. گاهی اوقات دلم می‌گیرد. یاد لحظه شهادت واقعی مهدی می‌افتم که هیچ همرزمی در سنگر کمین نبود.

برادرم دانش‌آموز سال دوم دبیرستان رشته تجربی بود که راهی جبهه شد. بعد از عملیات چند روزی به مرخصی آمد و درس شیمی را که باید برای یادگیری‌اش بیشتر تلاش می‌کرد خواند و در آزمون شرکت کرد و مجدد به جبهه رفت. با توجه به اینکه اهمیت دفاع از میهن را خوب می‌دانست آن را به درس ترجیح داد. در ۹ ماهی که در جبهه حضور داشت مسئول آموزش نظامی بود. از آنجا که خط زیبایی داشت و نقاشی خوب می‌کشید اسلحه و تجهیزات نظامی و غیره را نقاشی می‌کرد و آموزش می‌داد. مدتی هم آرپی‌جی زن بود و هم در کار فرهنگی مانند مداحی و خواندن دعا و غیره همکاری داشت. یکی از روحانیون به پدرم گفته بود در جبهه بودم که یک روز دیدم بچه‌ها سراسیمه به سمت سنگری می‌روند و به همدیگر تأکید می‌کنند که الان دعای کمیل آقای ابراهیمی شروع می‌شود و ما فکر کردیم جنابعالی در حال خواندن دعا هستید ولی وقتی وارد چادر شدیم دیدیم جوان سبزه و کم سن و سالی مشغول خواندن دعای کمیل است. همه سراپا گوش بودند. وقتی دعای ایشان تمام شد نزد این جوان رفتم و از مشخصات ایشان سؤال کردم که متوجه شدم آقازاده شما هستند.

یکی از همرزمانشان نقل می‌کرد یک شب که در جبهه بودیم من همراه ایشان در سنگر بودم. سیدمهدی برای نماز شب برخاست و من بدون اینکه متوجه شود او را می‌دیدم. بعد از اینکه نمازش تمام شد به او گفتم سید جان تو با این سن کم چرا این قدر الهی العفو الهی العفو می‌گویی؟ تبسمی کرد و هیچ نگفت و من گفتم تو به فیض شهادت نائل خواهی شد.

رابطه پدرتان مرحوم سیدموسی ابراهیمی با برادر شهیدتان چطور بود؟

پدرم سال ۶۳ اقدام به نوشتن کتاب «موسوعه کلمات الرسول الاعظم (ص)» مجموعه احادیث حضرت رسول اکرم (ص) کرد. وقتی مهدی از این قضیه مطلع شد بسیار خوشحال شد. گاهی اوقات می‌گفت زودتر بزرگ می‌شوم و در ویرایش آن به شما کمک می‌کنم. پدر با خنده به ایشان می‌گفت بچه جان کتاب من به زبان عربی نوشته شده. برادرم رابطه قلبی و احترام خاصی با پدر داشت و در محاورات خودش همیشه از کلمات جمع و محترمانه استفاده می‌کرد. قدری که بزرگ‌تر شد به پدرم می‌گفت من از شما بلندتر شدم و آقاجان می‌خندید و می‌گفت الحمدلله. سیدمهدی به طلبگی علاقه داشت. البته مهدی دو ماه در مدرسه التفاتیه قزوین طلبگی خوانده بود اما کسی تا بعد از شهادت سیدمهدی این را نمی‌دانست.

آخرین اعزام برادرتان را به یاد دارید؟ چطور بدرقه‌اش کردید؟

آخرین اعزامش مادرم با اصرار می‌خواست به بدرقه‌اش برود. مهدی گفت مادرم خواهش می‌کنم این کار را نکن. من دوست ندارم شما در بین دوستانم من را بدرقه کنید. از جلوی در منزل من را بدرقه کنید و بیرون از منزل نیاید. مادر قرآن و ظرف آب را برداشت و مهدی را بدرقه کردیم. مجدداً برگشت و تأکید کرد به (ساختمان عملیات سپاه) نمی‌آیید. مادرم قبول کرد و او از ما جدا شد. شاید می‌خواست به مادرم بگوید نباید چشمتان هم به دنبال هدیه‌ای که در راه خدا می‌دهید باشد. اختلاف سنی مادر با شهید ۱۶ سال بود. یعنی مادرم در ۳۲ سالگی مادر شهید شد و شاید یکی از جوان‌ترین مادران شهدای آن دوران باشد.

مهدی در خانواده‌ای روحانی پرورش پیدا کرده بود و طبیعی است که مادر و پدر آمادگی شنیدن خبر شهادت فرزندشان را داشتند. در این مورد برایمان صحبت کنید.

پدرم هنگام شنیدن خبر شهادت مهدی جمله‌ای را فرمود که عمق باور و اعتقاد ایشان به مسیر شهادت را نشان می‌داد. پدر صبورانه، بی‌هیچ شکایتی و در کمال آرامش و رضایت گفته بود: «الحمدلله الّذی شرّفنا بالشهاده». یک بار مادرم برایمان تعریف کرد در سن ۹ سالگی، خواب دیدم که خدا دو اولاد پسر به نام‌های حسن و حسین به من عطا کرده و در کوه مرتفعی هر دو را در گهواره خوابانده‌ام. بعد از لحظه‌ای یکی از بچه‌ها گم شد و من در عالم خواب تمامی سنگ‌ها و تخته سنگ‌ها را بلند کردم اما او را پیدا نکردم. بعد از بیدار شدن از خواب کلی خندیدم و خوابم را از روی شرم برای مادرم تعریف نکردم. بعد از اینکه با خانواده سادات ازدواج کردم و خداوند سیدمهدی و سیدهادی را در فاصله سه سال از هم به من عطا کرد به هیچ عنوان خواب دوران کودکی‌ام را به یاد نداشتم، اما بعد از شهادت و مفقودالاثر شدن مهدی این خواب به یادم آمد. برایم عجیب بود و با خودم گفتم خدایا اگر قسمت من از روز اول به عنوان مادر شهید رقم خورده است، راضی‌ام به رضای تو.

مهدی به مادرمان بسیار دلبسته بود، به طوری که در وصیتنامه‌اش نوشته بود: «مادر جان! شما بعد از خداوند مهربان‌ترین موجود نزد من می‌باشی، امیدوارم مرا حلال کنی، زیرا «الجنه تحت اقدام الامهات» پس همانند زینب (س) صبور باش و بدان راه سرخ ما تا حکومت سبز مهدی (عج) ادامه خواهد داشت.» مهدی بعد از ۹ سال چشم انتظاری خانواده‌مان تفحص و در مهر ۱۳۷۶ در مزار شهدای قزوین به خاک سپرده شد.

شهید سیدمهدی ابراهیمی در مقطع تحصیل در دبیرستان

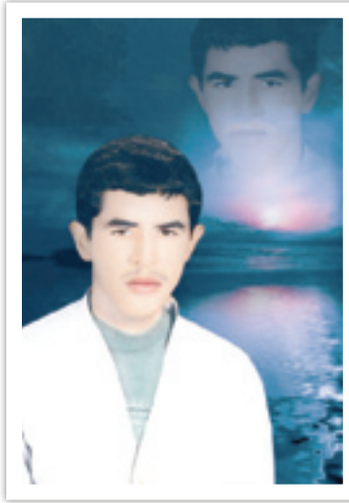

> برادرم دانش‌آموز سال دوم دبیرستان رشته تجربی بود که راهی جبهه شد. از آنجا که خط زیبا و نقاشی زیبایی داشت اسلحه و تجهیزات نظامی و غیره را نقاشی می‌کرد و آموزش می‌داد. مدتی هم آرپی‌جی زن بود

> پدرم سال ۶۳ اقدام به نوشتن کتاب «موسوعه کلمات الرسول الاعظم (ص)» مجموعه احادیث حضرت رسول اکرم (ص) کرد. مهدی از این قضیه خیلی خوشحال شد. می‌گفت زودتر بزرگ می‌شوم و در ویرایش آن به شما کمک می‌کنم. پدر با خنده به ایشان می‌گفت کتاب من به زبان عربی است

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۹۶

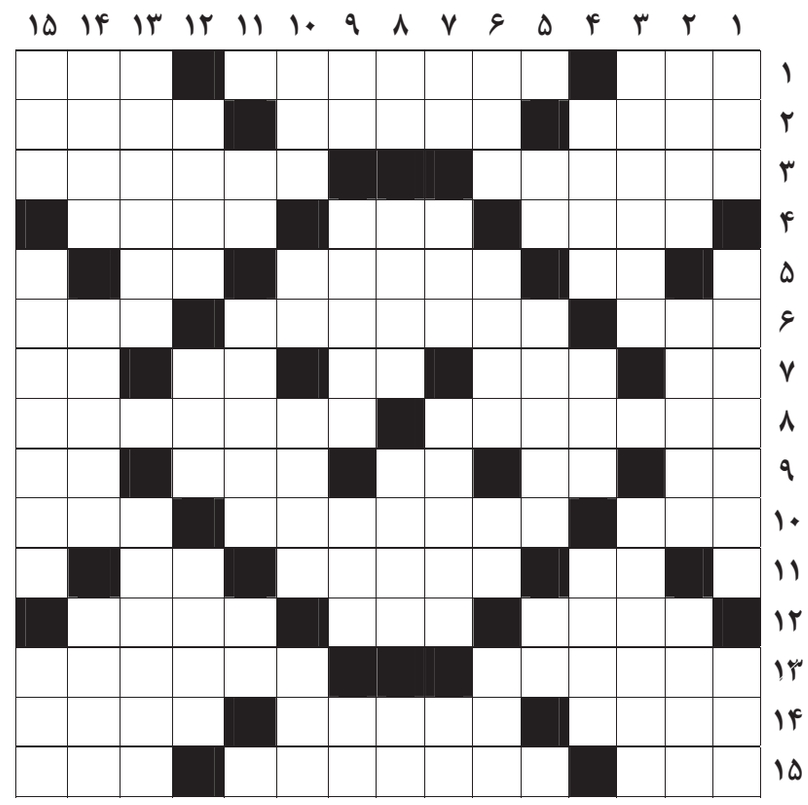

از راست به چپ

■ ۱ـ شعر عاشقانه- داروی بید- ظاهر ساختمان ■ ۲ـ ضامن شدن -شریک - کتاب گوگول روسی ■ ۳ـ کسی که شغلش ساختن آپارتمان است- قراردادی برای کارهای ساختمانی ■ ۴ـ ظرفی که در آن مرکب ریزند- کهنسال- حلال رنگ ■ ۵ـ رسته و رده- خراب- یکدندگی ■ ۶ـ بی نیاز- پیر شدن- مرزبان ■ ۷ـ محل ورود- عیب و ننگ- اثر- اجاق کیک پزی- شامل همه ■ ۸ـ خواندن کامل کلام خدا از ابتدا تا انتها- هشت پا ■ ۹ـ آسیب و آفت- قلعه و حصار- دانه‌ای خوراکی گردتر از عدس- درختی لرزان- ماه سرد ■ ۱۰ـ کندن دوباره قبر- از مکاتب شاعرانه- زلف ■ ۱۱ـ کافی- پارکی در تهران- واحد سطح ■ ۱۲ـ نان از شب مانده- سدی در کنار رودخانه برای صید ماهی- از مغزهای خوراکی ■ ۱۳ـ مصنوعی- باهم نسبت داشتن ■ ۱۴ـ نیم میلیون- عبادتگاه مسیحیان- هنگام عزاداری در بالای منبر می خوانند ■ ۱۵ـ سیل- هریک از اشخاص معرفی شده در فیلم نامه- هر ساز سیمی

از بالا به پایین

■ ۱ـ خشم- محلی برای مطالعه ستارگان- پول فلزی ■ ۲ـ از سنگ های قیمتی به رنگ سبز- هر آنکه کاری ناپسند انجام داده باشد- شهری در ایتالیا ■ ۳ـ رنگ آبی آسمانی- حمله شبانه ■ ۴ـ بافنده- پیمان زناشویی- پوشاننده ■ ۵ـ اسب ترکی- از ادوات موبایل- دویدن ■ ۶ـ گام و مرحله- باهوش- بند دست- واحد اندازه گیری ■ ۷ـ هزار کیلو- مسمار- چیزی را به تماشا گذاشتن- از اقوام ایرانی ■ ۸ـ مایه حیات- شادمانی- دبیر شورای نگهبان- حرف انتخاب ■ ۹ـ درون چیزی- راننده کشتی- پینه و وصله- سرکه ■ ۱۰ـ پیشقراول- ساز محزون- آگاه و دانا- مقهور شطرنج ■ ۱۱ـ الفبای موسیقی- جدا کردن- در کشتی می زنند ■ ۱۲ـ پارچه روی لحاف- جوانمرد- میوه صددانه ■ ۱۳ـ از مهمات جنگی - نوعی چراغ نفتی ■ ۱۴- مسیر حرکت سیارات- پیروان آیین حضرت موسی(ع)- واحد شمارش اسلحه ■ ۱۵ـ هنر فرنگی- خودشیفتگی- خالی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۴	۱	
۶	۸		۳					
			۵		۹			
		۷	۶		۸			
۴		۳						
						۷		۵
	۳	۶		۱				۷
				۸				۲
	۱			۲			۵	

جدول کلمات متقاطع
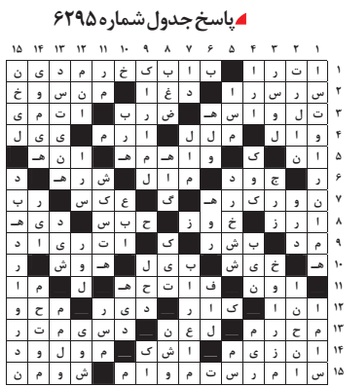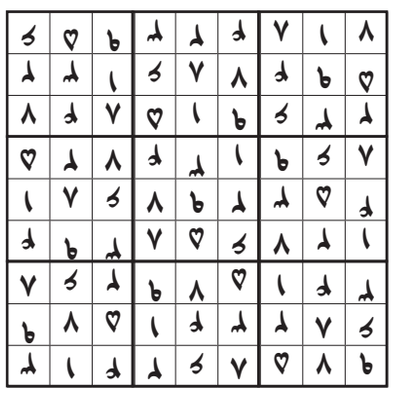
پاسخ جدول شماره ۶۲۹۵